بسم الله الرحمن الرحیم

[مفهوم غایت 2](#_Toc437414244)

[مرور بحث گذشته 2](#_Toc437414245)

[ملاک رجوع در مقام دوم 2](#_Toc437414246)

[اصل در این مقام 2](#_Toc437414247)

[دلیل اول در این مقام 3](#_Toc437414248)

[پاسخ از استدلال فوق 3](#_Toc437414249)

[نتیجه‌گیری 3](#_Toc437414250)

[استدلال بر رجوع قید به وجوب 4](#_Toc437414251)

[علیت بحث 4](#_Toc437414252)

[جمع‌بندی 4](#_Toc437414253)

[رجوع قید به اقرب در این باب 5](#_Toc437414254)

[خدشه در دلیل فوق 5](#_Toc437414255)

[نتیجه‌گیری بحث 5](#_Toc437414256)

[مقام سوم (دخول غایت در مغیا) 6](#_Toc437414257)

[اقوال در این باب 6](#_Toc437414258)

# مفهوم غایت

## مرور بحث گذشته

گفته شد در بحث مفهوم غایت دو مقام وجود دارد. مقام اول این بود که با نگاه کبروی آیا غایت مفهوم ساز است یا خیر؟ در اینجا سه نظریه بود و نظریه رایج همان بود که مشاهده شد که اگر قید به‌حکم راجع بود، دارای مفهوم خواهد بود اما اگر به موضوع یا متعلق رجوع کند مفهوم ندارد.

## ملاک رجوع در مقام دوم

مقام دوم در این بود که اگر قید راجع به‌حکم بود دارای مفهوم و الا دارای مفهوم نیست، در اینجا سؤال این است که ملاک رجوع به‌حکم یا غیر آن در این مقام چیست؟ دیدگاه آقای خویی مطرح بود و ما نقدی داشتیم که ملاحظه کردید.

ما در اینجا مدعی این هستیم که اگر کبری را بپذیریم، اصل این است که قیود به‌حکم راجع باشد و مفهوم داشته باشد، الا اینکه قرینه‌ای خلاف آن را اقتضاء کند.

آقای خویی در اینجا نظریه تفصیلی داشتند، همچنان که آقای نائینی نیز نظریه دیگری بر تفصیل داشتند. دیگران نیز تفصیل‌هایی ذکر کردند که ما در میان آن‌ها تنها یک تفصیل برجسته که از آن آقای خویی بود را ذکر کردیم.

## قول مختار

اما در مقابل این اقوال مفصله، قول دیگری است که می‌گوید اصل این است که قید به‌حکم برمی‌گردد الا ما خرج بالدلیل؛ یعنی ما می‌گوییم مقتضای قواعد ادبی و استظهارات عرفی این است که قیدهایی مثل الی و حتی، راجع به‌حکم است.

لذا در اینجا دلیل اصلی همان ظهورات عرفیه است، اما باید آن را مقداری باز و تشریح نمود. برخی دیگر نیز این نظر را گفته‌اند، همچنان که در کتاب آقای خرازی که کمتر به آن رجوع می‌کنم، این نظر را به منتهی الاصول نسبت داده‌اند، دلیلی که در آنجا ذکرشده را به‌عنوان دلیل اول ذکر می‌کنیم.

## دلیل اول بر نظریه مختار

ازلحاظ قواعد ادبی حروفی که مثل الی و حتی، دلالت بر غایت می‌کند، از حروف جاره است و نیاز به متعلق دارند و متعلق آن‌ها باید فعل و مایشبه به باشد. آن‌وقت در جمله **«ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيامَ إِلَى اللَّيْلِ»[[1]](#footnote-1)** باید به متعلقی قرار گیرد و متعلق آن نیز باید از مقوله فعل یا ما یشبه به باشد.

آن‌وقت متعلق حکم، شرب یا موضوع، خمر است و متعلق تنها باید هیئت فعل باشد.

### ارزیابی دلیل اول

جوابی که آقای خرازی به دلیل اول داده‌اند و به ذهن نیز می‌آید این چنین است؛

متعلق لازم نیست حتماً فعل باشد، بلکه مشتقات مشابه فعل نیز می‌توانند متعلق باشند. ضمن اینکه کسی که می‌گوید؛ الی المرافق، به ایدی یا غسل یا وجوب راجع است، به این توجه دارد که ظرف در اینجا مستقر بوده و فعلی محذوف است. چراکه حروف جار گاهی متعلقشان مذکور و گاهی غیر مذکور است. مثل زید فی الدار، دارای متعلقی است و متعلق آن، مستقر و یا کائن است؛ اما اگر گفته شود فلان شجاع فی الحرب، متعلق در اینجا مذکور است. در اینجا نیز جارو مجروری که در پایان ذکرشده است می‌تواند به هریک از آن‌ها تعلق بگیرد، منتها اگر تعلق به هیئت فعلی گرفت، در آنجا ظرف لغو خواهد بود، اما اگر به ایدی تعلق گرفت در آنجا متعلق محذوف است.

### نتیجه‌گیری

لذا ازلحاظ ادبی چنین قاعده‌ای که ادعاشده بود که جارو مجرور در بحث غایات حتماً باید به فعل تعلق داشته و نمی‌تواند به همانند خمر و شرب تعلق بگیرد، صحیح نیست، بلکه می‌تواند به هریک از آن‌ها تعلق بگیرد؛ در یک فرض ظرف لغو و در فرض دیگری ظرف مستقر خواهد بود.

این استدلال اول بر مطلب بود که اصل در رجوع قید غایت به‌حکم است که در کتاب اصولی عمدة الاصول آقای خرازی نقل‌شده است که در حدود 8 جلد بوده و اثر مطلوبی است؛ اما استدلال ما این نیست بلکه این بوده که الی در آیه شریفه می‌تواند ازلحاظ ادبی به غسل، ایدی یا وجوب غسل (هیئت فعل) راجع باشد. منتها اگر به ایدی بخورد حتماً ظرف مستقر است، اگر به غسل و یا وجوب راجع باشد، ظرف لغو خواهد شد.

## استدلال بر رجوع قید به وجوب

اما بیان ما این است که علی‌رغم صحت همه این سه حالت ازلحاظ ادبی، ظهور جمله در این است که قید به خود وجوب راجع است، به سبب نکاتی که بیان خواهد شد؛

ظرف مستقر گرفتن، مستلزم حرف و تقدیری است. لذا اگر امر دایر بر این باشد که درجایی محذوف و تقدیری در میان باشد و جایی دیگر این‌گونه نباشد، اصل عقلایی این است که اصل عدم تقدیر و عدم حذف است. ارجاع قید به موضوع و تقدیر متعلق فی‌نفسه اشکال ندارد، بلکه درجایی که این استلزام وجود داشته باشد، این امر باید صورت پذیرد، مثل زید فی الدار؛ اما اگر امر دایر بین مستقر و حذف متعلق یا لغویت و عدم حذف متعلق باشد، اصل بر این است که متعلق مذکور است؛ چراکه اصل این است که در کلام چیزی حذف نشده است مگر اینکه قرینه‌ای وجود داشته باشد.

لذا ارجاع قید به موضوع به خاطر استلزام حذف خلاف اصل است؛ و درجایی که هیئت وجود نداشته باشد، امر روشن است؛ اما در مواردی که هیئت وجود دارد، اینکه گفته شود که این قید برای ماده‌ای است که توأم با هیئت است، امری خلاف ظاهر خواهد بود. بلکه ظاهر این است که قید راجع به کل اغسلوا است و عرف آن‌ها را یکی می‌داند. لذا تفکیک آن‌ها و اینکه گفته شود قید برای غسل است، خلاف ظاهر است.

### جمع‌بندی

بنابراین در اینجا دو نکته بیان شد؛

1 ـ تعلق این غایت به موضوع، ظرف را مستقر می‌کند و باید مشتق یا فعلی را محذوف گرفت که آن خلاف اصل است.

2 ـ علاوه بر این، قید نمی‌تواند به متعلق (ماده‌ای که هیئت آن را در برگرفته) راجع باشد، چراکه تفکیک ماده از هیئت (تفکیک غسل از وجوب)، امری غیر صحیح است.

## رجوع قید به اقرب در این باب

اما اگر عبارت بدین‌صورت باشد که؛ یجب غسل الید الی المرفق، اصل در اینجا نیز این است که طبق ظاهر عرفی، قید به پایه اصلی می‌خورد که محور جمله است. اگر (در نقطه مقابل) گفته شود که قید در استثنای عقیب جمل متعدده به اقرب برمی‌گردد، در اینجا نیز قید باید به ایدی و مورد نزدیک‌تر راجع باشد.

### خدشه در دلیل فوق

این اشکال وارد نیست چراکه مورد استثناء در جمل متعدده درجایی است که جمل هویت مستقل داشته باشند. لذا قدر متیقن و ظهور در این است که قید راجع به مورد اخیر است؛ اما در اینجا کل قیود در یک جمله است و یک جمله نیز دارای محور واحدی است که وجوب است. لذا رجوع قید به آخرین متعلق در اینجا جاری نمی‌شود.

در آیه شریفه **«يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِذا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرافِقِ»[[2]](#footnote-2)**

نیز قید راجع به ایدی است چراکه ایدی دارای چند معنی بود و مشترک لفظی بود **«إِلَى الْمَرافِقِ»** برای رفع این ابهام واردشده است که ایدی را مشخص کند.

### نتیجه‌گیری بحث

فتحصل مما ذکرنا اینکه؛ در مقام اول ما تردید کردیم و بیشتر نظر ما به عدم مفهوم شد که در ذریعه و عده بود و در میان معاصرین مثل آقای صدر فرموده بودند. اینکه قید همیشه به مورد اخیر راجع است و تفاصیل دیگری که بیان‌شده بود را قبول نداریم؛ و نظر ما این است که اصل این است که قیودی مثل غایات راجع به‌حکم است. خلاف آن نیز ازلحاظ ادبی غلط نبوده و باوجود قرینه می‌شود آن را پذیرفت.

لذا اصل این است که غایت مفهوم داشته باشد و این نظریه نزدیک به نظری است که غایت همیشه مفهوم دارد.

## مقام سوم (دخول غایت در مغیا)

مقام سوم، بحثی غیر از بحث مفهوم است و آن، این است که غایت داخل در مغیی است یا خیر؟

اگر گفته شد که سر من البصره الی الکوفه، کوفه نیزداخل در وجوب سیر است؟(بخشی از آن یا همه آن، خود بحث دیگری را می‌طلبد.) یا اگر گفته می‌شود که قرآن را تا سوره یاسین بخوان، آیا سوره یاسین در مغیی داخل است؟

### اقوال در این باب

در اینجا اقوالی است که فهرست‌وار آن‌ها را ذکر می‌کنم؛

1 ـ یک نظر قائل به عدم داخل بودن مغیا در غایت است، همانند حضرت امام.

2 ـ برخی قائل به دخول غایت در مغیا هستند.

3 ـ برخی تفصیل داده‌اند درجایی که غایت و مغیا جنسشان واحد است مثل **فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ** که غایت و مغیا هر دو غسل است و جایی مثل **أَتِمُّوا الصِّيامَ** که در اینجا روز و شب با یکدیگر تفاوت دارند. در مورد اول غایت داخل در مغیا خواهد بود، برخلاف مورد اول. این قول به مرحوم صاحب قوانین نسبت داده‌شده است.

4 ـ قول بعد تفصیل بین حتی و الی است که اگر حتی باشد غایت داخل در مغیا است. مثل اکلت السمکه حتی رأسها؛ این قول مرحوم نائینی است. در اینجا غلطی وجود دارد که آقای خویی بدان اشاره‌کرده‌اند؛ اما اگر با الی باشد این‌گونه نیست.

5 ـ قول دیگری به مرحوم حائری مؤسس نسبت داده‌شده است که اگر قید متعلق یا موضوع باشد، غایت داخل در مغیا است مثل سر من البصره الی الکوفه؛ اما اگر قید حکم باشد داخل نخواهد بود.

6 ـ قول دیگر این است که غایت دلالت کلی ندارد و باید به دنبال قرینه باشیم.

1. البقرة / 187 [↑](#footnote-ref-1)
2. المائدة/ 6 [↑](#footnote-ref-2)